



نام آوران اندیشه و هنر

لولی وش مغموم

زندگی، شعر و اندیشه اخوان ثالث

حافظ موسوی



مؤسسه انتشارات نگاه

لولی وش مغموم

زندگی، شعر و اندیشه

مهدی اخوان ثالث (م. امید)

مؤلف: حافظ موسوی



مؤسسۀ انتشارات نگاه
«تأسیس ۱۳۵۲»

حافظ موسوی

لولی و ش مفهوم

ویرایش: دفتر موسسه انتشارات نگاه
نمونه خوانی: شهرام اناری
طراحی جلد: فرشید خالقی
صفحه‌آرایی: احمد علی پور

چاپ اول: ۱۳۹۶ - تیراژ ۱۱۰۰ نسخه
لیتوگرافی: پرنگ - چاپ: رامین
شابک: ۹۷۸-۶۰۵-۳۷۶-۲۳۲-۹

حق چاپ محفوظ است.

دفتر مرکزی: خ. انقلاب، خ. شهدای زاندارمی،
بین خ. فخر رازی و خ. دانشگاه، پ، ۶۳، طبقه ۵
تلفن: ۰۲-۶۶۹۷۵۷۱۱-۸، ۶۶۴۸۰۳۷۷، ۶۶۴۶۶۹۴۰،
۶۶۹۷۵۷۰۷



negahpub.com



negahpublisher@yahoo.Com



Instagram.com/negahpub



Telegram.me/newsnegahpub

فهرست

۷	یادآوری
۱۱	درآمد
۱۵	اخوان جوان
۲۵	ارغون
۳۳	از سقوط رضا شاه تا کودتای ۲۸ مرداد
۴۳	از توس به یوش (آشنایی با نیما)
۵۱	زمستان
۶۵	منظومه شکار

سه شعر از مجموعه زمستان

۶۸	۱. زمستان
۷۱	۲. آواز گرک
۷۴	۳. باغ من
۷۷	در حواشی شعر
۸۱	آخر شاهنامه

چهار شعر از مجموعه آخر شاهنامه

۹۱	۱. نادر یا اسکندر؟
۹۷	۲. آخر شاهنامه
۱۰۴	۳. میراث
۱۰۹	۴. غزل ۳
۱۱۳	پیامبری که بر خود مبعوث شد
۱۲۱	از این اوستا

پنج شعر از مجموعه از این اوستا

۱۳۳	۱. کتیبه
۱۳۸	۲. قصه شهر سنگستان
۱۴۹	۳. پیوندها و باغ
۱۵۳	۴. آنگاه پس از تندر
۱۶۱	۵. ناگه غروب کدامین ستاره؟
۱۶۹	روایت و داستان در شعر اخوان
۱۷۷	دوره دوم زندگی اخوان
۱۸۵	شعر اخوان از سال ۱۳۴۵ تا ۱۳۶۹
۱۸۶	در حیاط کوچک پاییز در زندان
۱۸۹	دوزخ اما سرد
۱۹۰	زندگی می‌گوید اما باز باید زیست
۱۹۲	تو را ای کهن بوم و بر دوست دارم
۱۹۵	سالشمار مهدی اخوان ثالث (م. امید)
۱۹۹	کارنامه مهدی اخوان ثالث (م. امید)
۲۰۱	فهرست منابع و مأخذ
۲۰۵	نمایه

مقدمه ناشر

قرن چهاردهم خورشیدی، قرنی که از دل انقلاب مشروطه سربراورد و کشور ما را در مسیر مدرنیزاسیون و توسعه قرار داد، رو به پایان است. مردم ایران در طول این قرن تجربه‌های تلخ و شیرین بسیاری را از سرگذراندند. اکنون زمان آن فرا رسیده است که ما ایرانیان کارنامه‌ی خود را در قرنی که پشت سرمی گذاریم از نوبگشاویم و در آن به دیده‌ی تأمل و تفکر بنگریم. از شکست‌ها و ناکامی‌هایمان درس عبرت بگیریم، دستاوردهای نسل‌های پیشین را که در این قرن زیستند و از جان مایه گذاشتند ارج بگذاریم و با انتقال تجربه‌های خود به فرزندانمان، آن‌ها را برای ساختن ایرانی آبادtro آزادترآماده سازیم.

برای بازنگری در کارنامه‌ی قرنی که رو به پایان است، میراث ادبی و هنری این قرن بی‌گمان یکی از معتبرترین منابعی است که می‌توانیم به آن مراجعه کنیم. همان‌طور که درک تاریخ گذشته‌ی ایران بدون مراجعه به آثار و اشعار رودکی، فردوسی، عطار، نظامی، مولوی، سعدی، حافظ و....

امکان پذیر نیست، برای درک صحیح تاریخ معاصر ایران و سایه روش‌های سرگذشت مردم این کشور در قرنی که رو به پایان است، از بازخوانی آثار شاعران و نویسنده‌گانی چون جمالزاده، نیما، هدایت، شاملو، اخوان، فروغ، سیمین بهبهانی، بزرگ علوی، سیمین دانشور، اکبر رادی، ساعدی، گلشیری، دولت‌آبادی، بیضایی و.... چشم‌پوشی نمی‌توان کرد. اینان هنرمندانی هستند که آمال و آرزوها، رنج‌ها و شادی‌ها، بیم‌ها و امیدها، و عصاوه‌ی روح و روان جمعی مردم ایران را در قرن حاضر صادقانه به تصویر کشیده‌اند. از این رو مؤسسه انتشارات نگاه در ادامه‌ی انتشار سلسله کتاب‌های «چهره‌های قرن بیستمی ایران» نشر قصه در دهه‌ی هشتاد در صدد بازخوانی آثار شاخص‌ترین شاعران، نویسنده‌گان و هنرمندان ایران در قرن چهاردهم خورشیدی است.

مؤسسه انتشارات نگاه با سپاس از آقای بابک تختی به خاطر موافقت تجدید چاپ تعدادی از کتاب‌هایی که پیش از این در نشر قصه به چاپ رسیده بود، امیدوار است این مجموعه که از این پس تحت عنوان «نام آوران اندیشه و هنر» منتشر خواهد شد بتواند در اعتلای فرهنگ، هنر و ادبیات ایران در قرنی که پیش رو داریم موثر و راهگشا باشد.

مؤسسه انتشارات نگاه
علیرضا رئیس دانایی

یادآوری

نشر قصه در اواخر دهه هفتاد سلسله کتاب‌هایی با عنوان مشترک «چهره‌های قرن بیستمی ایران» منتشر می‌کرد که هدف آن معرفی چهره‌های شاخص هنر و ادبیات ایران در قرن بیستم میلادی بود. تاجایی که به خاطر دارم تا اوایل دهه هشتاد حدود ده عنوان کتاب از این سری کتاب‌ها منتشر شد که یکی از آن‌ها کتابی بود درباره زندگی و آثار مهدی اخوان ثالث (م. امید) به قلم این نگارنده به سال ۱۳۸۱.

پس از مهاجرت آقای بابک تختی، مدیر محترم نشر قصه به خارج از کشور، انتشار آن سلسله کتاب‌ها متوقف شد و کتاب اخوان - احتمالاً همچون مابقی کتاب‌های این ناشر - از توفيق چاپ‌های بعدی محروم گردید.

کتاب حاضر در واقع تجدید چاپ همان کتاب است با مقداری ویرایش و افزودن تعدادی از شعرهای اخوان که در متن کتاب بررسی شده است.

حافظ موسوی

تابستان ۱۳۹۶

درآمد

روز دوشنبه پنجم شهریور ماه سال ۱۳۶۹ در صفحه دوم خود با تیتری نه چندان توجه برانگیز نوشته شد: «مهدی اخوان ثالث، شاعر معاصر، شب گذشته در بیمارستان مهر درگذشت». روزنامه اطلاعات عکسی از اخوان و قطعه شعری از او همراه خبر چاپ کرده بود، اما کیهان گویا همان خبر مختصر را هم از روی ناچاری کارکرده بود.

با این حال آن خبر در همان قد و اندازه هم کافی بود تا دوستداران شعر و ادب فارسی و به ویژه دوستداران یکی از برجسته‌ترین چهره‌های شعر معاصر ایران را اندوهگین و سوگوار کند. کم نبودند کسانی که با خواندن این خبر در آن تابستان گرم، ناخودآگاه زیر لب با خود زمزمه کردند: «هوا بس ناجوانمردانه سرد است... آی...» و غم غربت شعر در آشفته بازار سیاست و سیاست بازی تا مغزاً استخوان‌شان را گزید و ابرهای همه عالم را در دل و جانشان گریاند.

خبر دهان به دهان گشت و صبح سه شنبه تعداد کثیری از دوستان و دوستداران شاعر در جلو بیمارستان مهر جمع شدند و پیکر او را به بهشت زهرا منتقل کردند.

بعد از مراسم شستشو قرار شد که پیکر شاعر بزرگ خراسان و ایران به زادگاهش مشهد منتقل شود. اما همسر گرامی شاعر تقاضا کرد که او را به خاک توس بسپارند. و چه پیشنهاد هوشمندانه‌ای! چرا که توس برای اخوان چکیده و عصارة فرهنگ کهن ایران و هزار سال شعر و ادب فارسی بود.

سرانجام با کوشش خانواده و دوستانش و به ویژه دکتر محمد رضا شفیعی کلدکنی، روز دوشنبه دوازدهم شهریور ماه ۱۳۶۹ پیکر اخوان به توس انتقال یافت و در جوار استاد بی‌همتای زبان فارسی، در محوطه آرامگاه فردوسی به خاک سپرده شد.

هرچند پس از مرگ اخوان‌دها شعر و مقاله در یادبود و بزرگداشت او نوشته شد، اما محافل رسمی با بی‌اعتنایی تمام از کنار آن ضایعه گذشتند و انگارنه انگارکه زبان فارسی شاعری بزرگ و بلندآوازه را از دست داده است. شاعری که بیش از چهل سال برای اعلای زبان فارسی کوشید و برگ‌های غور افرین دیگری برگنجینه گران‌قدر شعر فارسی افروز. شاید در بین جوان‌های بیست و چند ساله آن روز، حتی دانشجویان زبان و ادبیات فارسی، برخلاف دو سه نسل قبلی که با شعر اخوان، شاملو، فروغ، سپهری و آتشی بزرگ شده بودند، خیلی‌ها حتی اسمی از مهدی اخوان ثالث نشنیده بودند. چرا که در فضای ملتهب و پراز سوء ظن آن سال‌ها، در غیاب نشریات و روزنامه‌های مستقل، امثال اخوان در تاریکی

تحريم‌ها و تهمت‌ها چاره‌ای جز خزیدن در لاک انزوای خود نداشتند. اما خوشبختانه پس از کمتر از یک دهه بار دیگر همین که اندک فرصتی فراهم شد، نسل جوان مشتاقانه به ریشه‌های اصیل فرهنگی خود چنگ زند و آن نام‌های درخشان را از دل تاریکی بیرون آورند.

برای همه دوستداران زبان فارسی و گستره فرهنگ ایران مایه شادمانی است که اکنون شعرهای اخوان را در کتاب‌های درسی دوره دبیرستان و دانشگاه‌های کشور می‌بینند. گرچه این خود هنوز در برابر آنچه که باید صورت گیرد بسیار اندک است و شایسته‌تر آن است که دانشکده‌های ادبیات، کرسی اخوان‌شناسی (و همین‌طور کرسی شاملوشناسی، فروغ‌شناسی و ...) داشته باشند تا نسل آینده بدانند که این مرزو بوم دست‌کم در این عرصه عقیم نبوده است.

کتاب حاضر کوششی است برای معرفی اجمالی مهدی اخوان ثالث، و کارنامه درخشان ادبی او، با این امید که برای نسل جوان، دانش‌آموزان، دانشجویان و علاقه‌مندان شعر معاصر سودمند افتد.



اخوانِ جوان

«امید» شعر خراسان

مهدی اخوان ثالث در اسفندماه سال ۱۳۰۷ خورشیدی در مشهد (توضیح) به دنیا آمد، یا آن طور که خودش گفته است: یک چشممش را به دنیا گشود.

ماجرای گشودن یک چشم به دنیا که جلوه‌ای از طنز شفاهی اخوان در آن دیده می‌شود در واقع طنزی بود که روزگار در خلقت او به کار بسته بود. از قرار معلوم در هنگام تولد فقط یکی از چشم‌های او باز بوده و پس از چندی با نذر و نیاز مادر و دوا و درمان پدر، رضایت می‌دهد که آن چشم بسته‌اش را نیز به روی دنیا بگشاید. اخوان در گفت‌وگو با ناصر حریری در این باره و درباره سال تولدش می‌گوید: «من در این یقین دارم و از پدر و مادر خود شنیدم که در یکی از سال‌ها در یکی از اوقات شب یا روز در توس (مشهد) به قول معروف متولد شدم، یعنی در واقع یک چشم‌م را به دنیا گشودم. توضیح آن که چشم دیگر چندی بعد به دنیا گشوده شد. می‌دانید نمی‌توانم بگویم که درست چه سالی به دنیا آمدم، بین

سال‌های هزار و سیصد و شش و یا هفت بود. آن وقت‌ها اوایل شناسنامه دادن و گرفتن بود. آدم یک وقت به دنیا می‌آمد و یک وقت هم شناسنامه اش را می‌گرفت.«!

پدرش آقا علی عطار در سناباد (یکی از محله‌های قدیمی مشهد) به کار عطاری و طبابت سنتی اشتغال داشت. از خاطرات و گفته‌های اخوان درباره پدرش پیداست که او مردی متدين، باسود و مورد احترام مردم بوده و در بین صنوف مختلف دوستانی داشته است. اخوان در قصیده‌ای که در جواب اخوانیه دوستش غلام رضا صدیق سروده و در کتاب تو را ای کهن بوم و بر دوست دارم به چاپ رسیده است درباره پدرش می‌گوید:

من روح صلح راز پدر دارم
دینم بد و چو قسطا، لوقا را
بهوش عزا نگیرم و ننشینم
خود مثل چوب صدر معزا را
او بود مرد ساده عطاری
همره توکلی و تولا را
بابای من که بود یکی عطار
هرگز نبست نسخه امحا را
هرگز نکشست تا که مرا یاد است
مرغ هوا و ماهی دریا را
هرگز نخواست این که برد از بین

نه ازکسی بنا و نه بنا را
او می‌شناخت معنی صورت‌ها
چون خبره بود صورت و معنا را
نه چون محمد زکریا بود
نه مثل، بوعلی بن سینا را
لیکن شفابرای کسان می‌خواست
سائل نجات، ایزد دانا را^۱

مادر او نیز زنی خانه‌دار و مؤمن بود که بیشتر اوقاتش را به نمازو
عبادت و زیارت امام رضا می‌گذراند.

اخوان تحصیلات دوره ابتدایی و متوسطه را در شهر مشهد گذراند و در
خردادماه سال ۱۳۲۶ با مدرک دیپلم آهنگری از هنرستان مشهد فارغ‌التحصیل
شد و برای گرفتن دیپلم ادبی در دیبرستان شاهرضا ثبت نام کرد.
استان خراسان و شهر مشهد از دیربازیکی از مراکز مهم شعر و ادب
فارسی بوده است. در دوره نوجوانی و جوانی اخوان، چندین محفوظ و
انجمن ادبی در شهر مشهد فعالیت داشتند که هر چند از جریانات
مترقی و تحولات شعر و ادب فارسی که غالباً در تهران جریان داشت به
دور بودند، اما بازار شعر و ادب کلاسیک را در آن حوالی گرم نگه می‌داشتند
و جوانان علاقه‌مند را به سوی خود جلب می‌کردند.

اخوان جوان که سری پر شور داشت و نخستین تجربه‌های عاشقانه، اورا
به سوی موسیقی و شعر و ادبیات کشانده بود در چنین محیطی پرورش یافت.

۱. تواری کهن بوم و بردوست دارم، انتشارات مرواید، چاپ دوم، ۱۳۶۹

ابتدا کشش و تمایل او به موسیقی بیش از شعر بود. از این روی برخلاف محیط مذهبی خانواده، شوریده‌وار به فرگیری و نواختن تار پرداخت، تا این که بالاخره به خاطر مخالفت پدر، موسیقی را تقریباً کنار گذاشت و یکسره به شعر روى آورد.

یدالله قرایی از دوستان قدیمی اخوان از قول او در این باره چنین نقل می‌کند:

«اخوان می‌گفت از سال اول دبیرستان به تشویق معلم ادبیات مان مرحوم ادیب هروی در مسابقهٔ شعری که به مناسبت جشنی یا عیدی برگزار شد شرکت کردم و از آن زمان شوق شعر در دلم جوانه زد. شعرهایی که بدین ترتیب می‌یافتم در کاغذی پاک نویس می‌کردم و پدرم که معمولاً بعد از نماز نظری هم به قرآن می‌کرد و آیاتی چند می‌خواند، در محلی که اونشاهه گذاشته بود می‌گذاشت و او هم تا چندی با وجودی که آن‌ها را می‌خواند به رویم نمی‌آورد. در ضمن تاری هم برای خودم دست و پا کرده بودم و دنگ و دینگی راه می‌انداختم. پدرم یک روز تصمیم خود را گرفت. در مورد تار، کسی را که در مشهد به این هنر شهره بود آورد و از او خواست تا پس از نواختن یک پنجه، زندگی خود را شرح دهد. او هم پس از این که با نواختن پنجه‌ای آتش به جانم زد، شرح حال خودش و پدرش را که فقر با خانواده آن‌ها چه می‌کرد، داد و گفت کسی که انگشتیش با سیم تار آشنا شود فقر دامنش را می‌گیرد. در مورد شعر هم یکی از دوستانش را که اهل ادب بود به منزل دعوت کرد و شعرهای مرا پیش او گذاشت. او هم پس از خواندن آن‌ها پیش پدرم از من تمجید کرد و پدرم به پاداش آن دست مرا گرفت و به کتابفروشی باستان برد و ماهی ده تومن حواله داد که بتوانم کتاب بخرم...»^۱

۱. چهل سال با اخوان، یدالله قرایی، نقل از کتاب ناگه غروب کدامین ستاره (یادنامه، امید).

و بدین‌گونه شاعر جوان با گشایشی که در کارش ایجاد شده بود به صورت جدی‌تر به سروden شعر پرداخت.

اخوان در گفت‌وگو با ناصر حریری به پرویز کاویان جهرمی نیز به عنوان یکی از اولین مشوقان خود اشاره کرده و می‌گوید: «ما یک استاد بزرگ فاضلی هم در هنرستان داشتیم؛ پرویز کاویان جهرمی. برایش نوشته بودیم که یک دستوراتی دربارهٔ شعر به ما بدهد. او هم در دو رسالهٔ جواب ما را داد که شعر چیه و چی نیست و از این طور چیزها...»^۱

طولی نکشید که به انجمن ادبی خراسان راه یافت (درسن هیجده‌سالگی) و با شاعران و ادبیانی چون گلشن آزادی و نصرت مین‌باشی آشناشد.

او با نخستین شعرهایی که در انجمن خواند نظر استادان و پیش‌کسوتان را به خود جلب کرد، تا جایی که مین‌باشی تخلص «امید» را به او پیشنهاد کرد که در واقع نشان‌دهندهٔ امیدی بود که این شاعر جوان در دل او برانگیخته بود. مین‌باشی و سایر اعضای انجمن قطعاً در چهرهٔ وکلام این نوشاعر همولاپیتی خود، شاعر بزرگی را می‌دیدند که به زودی شعر بی‌رق و کم جان انجمن‌های ادبی آن روز و روزگار را به دوره‌های باشکوه گذشته پیوند می‌توانست داد.

زنده‌یاد مهرداد بهار هم از نخستین دیدار اخوان با شادروان ملک‌الشعرای بهار خاطره‌ای نقل کرده است که از استعداد خارق‌العاده او در سینه نوجوانی حکایت دارد:

۱. دربارهٔ هنر و ادبیات، به کوشش ناصر حریری، کتابسرای بابل، ۱۳۶۸.

«روزی محمد قهرمان از من خواست که از پدرم وقت بگیرم تا اخوان به دیدارش بروم. وقت گرفتم، عصری بود، اخوان و قهرمان به خانه ما آمدند. مدتی در میهمانخانه نشستیم. من تا آن زمان اخوان را ندیده بودم... جوانی بود هفده هجره ساله، همسن قهرمان و من، صورتی مهربان داشت، توجه مرا جلب کرد. آرام و بالبخت سخن می‌گفت. پدر مرا صدا زد و گفت بگو بیایند. به اتفاق به اتاق کار پدر رفتیم... پدر اخوان و قهرمان را روبه روی خود دعوت به نشستن بر روی فرش کرد... از قوری استکانی دو چای ریخت، بسم الله گفت و چای را پیش قهرمان و اخوان گذاشت. همه ساكت بودیم. پدر چندان سرحال به نظر نمی‌رسید... پدر از اخوان خواست شعری بخواند. تا جایی که یادم است قصیده‌ای بود. موضوعش و حتی بیتی از آن در یاد نمی‌ست... چند بیتی که از قصیده خوانده شد، پدر ناخداگاه از پشتی جدا شد، نگاه را از طاق برگرفت، انتظار نداشت، به اخوان خیره شد، آرنج‌ها را برابر دو زانو نهاد و مسحور قصیده اخوان و سرایش زیبای او شد، گاهی ازاو می‌خواست که بیتی را دوباره بخواند، به تأیید سری تکان می‌داد و به تحسین بد نگاه می‌کرد. دیدار طول کشید، بیش از معمول پدر، و بعد رفتند. دیرگاه شب بود. برای خوردن شام، پدر، مادر و بچه‌ها گرد آمدیم، پدر حالی داشت، در فکر بود، بی‌آنکه پرسشی کرده باشم گفت: «عجب جوان باستعدادی! در همین سن و سال جوانی شاعری پخته است. او شاعر بزرگی خواهد شد».^۱

۱. مهرداد بهار، یادی و یادگاری، باغ بی‌برگی، یادنامه م. امید، ص ۱۵۱.

گرچه به حکم تاریخ، شکوه و عظمت گذشته برای شعر کلاسیک فارسی آن طور که بهار و اصحاب انجمن‌های ادبی در جست وجوی آن بودند، تکرار ناپذیر بود و نه تنها اخوان، بلکه هیچ‌کس دیگری را یارای آن نبود که جلوی پیشرفت زمان را بگیرد، با این همه آن‌ها در تشخیص خود اشتباه نکرده بودند و طولی نکشید که م. امید خود را تا بالاترین قله‌های شعر نو فارسی برکشید.

اخوان نخستین شعرهایش را در نشریات محلی خراسان به چاپ رساند. «گلشن آزادی» که از شاعران و ادبیان بنام خراسان بود و از سال ۱۳۰۴ به بعد، نشریه آزادی رادر مشهد منتشر می‌کرد، از نخستین مشوقان اخوان در این کار بود و شعرهای او را در روزنامه‌اش چاپ می‌کرد. اخوان در این باره گفته است: «استاد گلشن از اولین مشوقان من در شعر و ادب بوده‌اند و من همیشه از الطاف و تشویقات ایشان برخوردار و شاکر بوده‌ام و هستم و خواهم بود. نخستین سروده‌های ناچیز من در جریده گرامی ایشان (از سال ۱۳۲۵ شمسی به این طرف) منتشر شده است.»^۱

انتشار نخستین اشعار اخوان در بین شاعران، ادبیان و ادب دوستان خراسان برای او شهرت و محبوبیت فراوانی به همراه آورد.

شاعر جوان سرمیست از پیروزی‌هایی که در نخستین گام‌ها نصیبیش شده بود در یکی از غزل‌هایش با مطلع:

برده دل از کف من آن خط و خالی که تو راست
بارک الله بدین طرفه جمالی که تو راست

۱. ارغون، چاپ یازدهم، انتشارات مروارید، ص ۱۱۵.

که در سال ۱۳۲۵ سروده شده، شعر خود را «سحر حلال» نامیده و آن را همسنگ با معجزات انبیاء و بلکه برتر از آن دانسته و می‌گوید:

انبیاء فخر به معجز نفوشنند، امید

گر ببینند چنین سحر حلالی که تواراست

البته ۲۳ سال بعد، او در مؤخره‌ای که برای تجدید چاپ ارغونون نوشت آن فخرفروشی را بالحن و طنز ویژه خود این‌گونه به تمسخر گرفت:

«اخیراً که فرم‌های چاپ شده ارغونون را برای ترتیب فهرست از نظر می‌گذراندم، وقتی این بیت را در مطلع غزلک خود دیدم، پاک حیران ماندم و به قولی خودمان از خودمان کلی خنده‌مان گرفت - خنده‌مان به کسرخ»^۱

اخوان تا سال ۱۳۲۶ در مشهد زندگی می‌کرد و در کنار سرودن شعر و حضور در انجمن ادبی خراسان به فعالیت‌های سیاسی نیز می‌پرداخت.

از آنجا که در هنرستان، در رشته فنی - آهنگری - درس خوانده بود مدت کوتاهی به کار آهنگری و چاقوسازی مشغول شد و سپس در همان سال (۱۳۲۶) به تهران آمد و پس از چندی کارهای متنرقه مطبوعاتی، در سال ۱۳۲۷ در اداره فرهنگ روستاوی استخدام شد و برای خدمت به ورامین اعزام گردید و چند سالی را در رostaوی کریم‌آباد بهنام سوخته و پلشیت و بعداً در مدرسه کشاورزی به آموزگاری پرداخت.

انتقال اخوان از مشهد به تهران در مسیر آینده زندگی ادبی او تأثیر بسزایی داشت و مقدمات آشنایی او را با جریان شعرنو و بنیان‌گذار آن نیما فراهم آورد. از سوی دیگر در فاصله سال‌های ۱۳۲۷ تا ۱۳۳۲ که

۱. ارغونون، چاپ یازدهم، انتشارات مروارید، ۸، ص ۳۰۲.

کودتای ۲۸ مرداد به وقوع پیوست، تهران از نظر سیاسی یک پارچه شور و النهاب بود. اخوان که پیش از آمدن به تهران در مشهد به عضویت کمیته ایالتی سازمان جوانان حزب توده درآمده بود طبیعتاً نمی‌توانست خود را از آن النهاب و شور انقلابی دور نگه دارد.

زنگی اخوان در فاصله سال‌های ۱۳۲۶ تا ۱۳۳۲ در ورامین و تهران، مانند زندگی بسیاری دیگر از روشنفکران کشور تحت تأثیر جنب و جوش. انقلابی مردم و نهضت ملی و به ویژه جنبش چپ، سرشار از شور مبارزه و آرمان خواهی بود.

اخوان در سال ۱۳۲۹ با دخترعمویش، خانم ایران (خدیجه) اخوان ثالث ازدواج کرد و در سال ۱۳۳۰ نخستین مجموعه شعرش را با سرمایه شخصی به چاپ رساند.